

بررسی تطبیقی مراتب هرم مازلو و وادی‌های هفت‌گانه سلوک عرفانی در منطق‌الطیر عطار

داریوش ذوالفقاری^۱

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران.

* ایمیل نویسنده مسئول: d.zolfaghari@richt.ir

چکیده

این مقاله با هدف بررسی تطبیقی ساختار هرم نیازهای آبراهام مازلو و وادی‌های هفت‌گانه عرفانی در منطق‌الطیر عطار نگاشته شده است. با وجود تفاوت‌های بنیادین میان این دو نظام—یکی برآمده از روان‌شناسی انسان‌گرای مدرن و دیگری برخاسته از عرفان اسلامی—ایرانی—تحلیل تطبیقی مرحله‌به‌مرحله نشان می‌دهد که در هر دو، سیر تعالی انسان از نیازهای ابتدایی به‌سوی معنا، وحدت، و فراروی از خویشتن صورت می‌پذیرد. این تطبیق از مسیر تحلیل ساختار درونی هر دو دستگاه آغاز شده و پس از معرفی مستقل هرم مازلو و شرح منظومه وادی‌های عرفانی عطار، هریک از مراحل هفت‌گانه روان‌شناختی و عرفانی به‌صورت تطبیقی بررسی شده است. در این تحلیل، ضمن حفظ تمایزهای معرفت‌شناختی، شباهت‌های ساختاری و سیر تکاملی درونی انسان مورد توجه قرار گرفته است. جدول تطبیقی، خواننده را قادر می‌سازد که مقایسه‌ای فشرده و کارآمد از هر مرحله داشته باشد. در پایان، با تأکید بر لزوم پرهیز از هم‌ارزسازی نابه‌جا، دیدگاه‌های انتقادی نسبت به این تطبیق نیز طرح و بررسی شده است. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که سلوک عرفانی در عرفان اسلامی را می‌توان، با حفظ مرزهای مفهومی، هم‌افق با سیر کمال روان‌شناختی تفسیر کرد. این امر می‌تواند راهی برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای میان روان‌شناسی و عرفان بگشاید.

کلیدواژگان: منطق‌الطیر، هرم مازلو، وادی‌های عرفانی، خودشنکوفایی، فقر و فنا، تطبیق روان‌شناسی و عرفان



شیوه استناددهی: ذوالفقاری، داریوش. (۱۴۰۴). بررسی تطبیقی مراتب هرم مازلو و وادی‌های هفت‌گانه سلوک عرفانی در منطق‌الطیر عطار. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۱-۱۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۹ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ آبان ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

Comparative Analysis of Maslow's Hierarchy of Needs and the Seven Valleys of Mystical Journey in Attar's Conference of the Birds

Dariusz Zolfaghari^{1*}

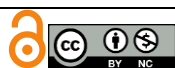
1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran.

*Corresponding Author's Email: d.zolfaghari@richt.ir

Abstract

This article aims to conduct a comparative analysis of Abraham Maslow's hierarchy of needs and the seven mystical valleys presented in Attar's Conference of the Birds. Despite the fundamental differences between the two systems—one emerging from modern humanistic psychology and the other rooted in Islamic-Persian mysticism—the step-by-step comparative analysis demonstrates that in both, the process of human transcendence moves from basic needs toward meaning, unity, and self-transcendence. The comparison begins with an analysis of the internal structure of each system and, following an independent introduction to Maslow's hierarchy and an exposition of Attar's mystical valleys, each of the seven psychological and mystical stages is examined comparatively. In this analysis, while epistemological distinctions are preserved, structural similarities and the inner evolutionary path of the human being are highlighted. A comparative table enables the reader to grasp a concise and effective overview of each stage. Finally, by emphasizing the necessity of avoiding improper equivalence, critical perspectives regarding this comparison are also presented and discussed. The findings of this study indicate that mystical wayfaring in Islamic mysticism can, with conceptual boundaries preserved, be interpreted as convergent with the psychological path of self-actualization. This opens a pathway for interdisciplinary dialogue between psychology and mysticism.

Keywords: *Conference of the Birds, Maslow's hierarchy, mystical valleys, self-actualization, poverty and annihilation, psychology-mysticism comparison*



How to cite: Zolfaghari, D. (2025). Comparative Analysis of Maslow's Hierarchy of Needs and the Seven Valleys of Mystical Journey in Attar's Conference of the Birds. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-13.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025

Revise Date: 24 September 2025

Accept Date: 01 October 2025

Publish Date: 01 November 2025

مقدمه

از دیرباز، مسئله کمال و رشد انسان از بنیادی‌ترین دغدغه‌های اندیشه‌های بشری بوده‌است. در سنت‌های معنوی و فلسفی، مفاهیم تعالی، سلوک و معرفت، مفاهیم کلیدی در تبیین جایگاه انسان و غایت هستی او به شمار می‌روند. در قرون اخیر نیز روان‌شناسی مدرن، به‌ویژه مکتب انسان‌گرا، کوشش‌هایی برای تبیین ابعاد مختلف نیازهای انسانی و مسیر بالندگی او صورت داده‌است. یکی از نظریه‌های شاخص در این حوزه، هرم نیازهای ابراهام مازلو است که مسیر رشد روانی-شخصیتی انسان را از نیازهای زیستی تا خودشکوفایی و تجربه اوج ترسیم می‌کند (1).

در سنت عرفانی اسلامی نیز، سلوک الی‌الله بر اساس مراتبی دقیق و هدفمند سامان یافته‌است. یکی از نمودهای برجسته این سلوک، در کتاب منطق‌الطیر اثر فریدالدین عطار نیشابوری نمایان است؛ اثری که هفت منزل یا «وادی» را در سفر روحانی انسان از کثرت به وحدت ترسیم می‌کند (3). این منازل، از طلب آغاز شده و به فنا در ذات الهی ختم می‌شوند.

تطبیق این دو نظام، یعنی هرم نیازهای مازلو و وادی‌های هفت‌گانه عرفانی، پرسشی میان‌رشته‌ای را پیش می‌کشد: آیا می‌توان میان روان‌شناسی انسان‌گرای مدرن و عرفان اسلامی در ترسیم مسیر تعالی انسان، شباهتی ساختاری یافت؟ و اگر چنین است، این شباهت‌ها چه هستند و چه دلالتی دارند؟

پژوهش حاضر بر آن است تا با رویکرد تطبیقی، این دو مسیر را از منظر ساختاری و مفهومی بررسی کند. از آنجا که نگاه عرفانی و نگاه روان‌شناختی هر یک در بستر معرفتی، زبانی و فرهنگی متفاوتی شکل گرفته‌اند، دقت در مرزهای معنایی مفاهیم و پرهیز از ساده‌سازی، ضرورت دارد. هدف، نه یکسان‌انگاری، بلکه تبیین نقاط تقاطع و تفاوت برای تعمیق درک ما از مسیر رشد انسان است.

پیشینه پژوهش و چارچوب نظری

در دهه‌های اخیر، تطبیق مفاهیم روان‌شناختی با مفاهیم عرفانی و دینی، توجه بسیاری از محققان حوزه مطالعات بین‌رشته‌ای را به خود جلب کرده‌است. نظریه نیازهای انسانی مازلو که در دهه ۱۹۵۰ میلادی پایه‌گذاری شد، به‌ویژه در کتاب‌های انگیزش و شخصیت و Toward a Psychology of Being، یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها در روان‌شناسی انسان‌گرا تلقی می‌شود. مازلو با طرح مفهومی موسوم به «خودشکوفایی» (Self-Actualization)، تعالی انسان را نه در بندگی یا پیروی محض از قواعد بیرونی، بلکه در تحقق کامل استعدادهای درونی و رسیدن به احساس معنا و اوج تجربه‌های انسانی تعریف می‌کند (1, 4).

از سوی دیگر، در حوزه عرفان اسلامی، موضوع سلوک و مراتب آن، همواره یکی از اصلی‌ترین محورهای معرفتی و تجربی بوده‌است. در میان آثار عرفانی، منطق‌الطیر عطار نیشابوری جایگاهی ویژه دارد. این اثر با بیانی شاعرانه، نمادین و تمثیلی، مسیر رسیدن انسان به حقیقت را در قالب هفت وادی مجزا ترسیم می‌کند که در پایان به «فقر و فنا» ختم می‌شود؛ مفهومی که در آن سالک نه تنها خویش را فراموش می‌کند، بلکه در دریای هستی مطلق محو می‌شود (3).

تا کنون پژوهش‌های متعددی به تحلیل عرفانی منطق‌الطیر و یا به نقد و بررسی روان‌شناسی مازلو پرداخته‌اند. از جمله آثار فارسی می‌توان به کتاب «روان‌شناسی انسان‌گرای معاصر» اثر حمیدرضا کاظمی (۱۳۹۵) اشاره کرد که به تبیین جامع نظریات مازلو و راجرز می‌پردازد. همچنین محمدرضا شفیعی کدکنی در کتاب «صورت و معنی در شعر عرفانی» (۱۳۸۶) به تحلیل ساختارهای تمثیلی و عرفانی آثار عطار پرداخته‌است.

با این حال، تطبیق نظام‌مند مراحل رشد انسانی در نظریه مازلو با مراتب سلوک در عرفان عطار، به‌صورت مرحله‌به‌مرحله و با هدف کشف ساختارهای مشابه، کمتر موضوع پژوهش قرار گرفته‌است.

پژوهش حاضر در پی آن است که این خلأ را پر کند و با رویکرد تطبیقی، به تحلیل هم‌زمان این دو نظام بپردازد.

در این مقاله، چارچوب نظری از دو بخش اصلی تشکیل شده است: نخست نظریه نیازهای مازلو با تأکید بر مدل شش مرحله‌ای او که تجربه اوج (Peak Experience) را نیز شامل می‌شود؛ و دوم، وادی‌های هفت‌گانه منطق‌الطیر عطار به مثابه الگویی تمثیلی برای سلوک عرفانی. سنجش هم‌زمان این دو مدل، امکان درک ساختارهای مشابه در دو نظام معرفتی متفاوت را فراهم می‌سازد.

روش پژوهش

روش به‌کاررفته در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی با رویکرد تطبیقی است. بدین معنا که ابتدا دو نظام فکری مورد بررسی (یعنی هرم نیازهای مازلو و وادی‌های هفت‌گانه عرفانی عطار) به صورت توصیفی معرفی شده‌اند، سپس با تحلیل ساختار درونی آن‌ها، تلاش شده تا هم‌پوشانی‌های مفهومی و تفاوت‌های بنیادین مشخص گردد. برای این منظور، از منابع اصلی و معتبر روان‌شناسی انسان‌گرا برای تبیین نظریه مازلو بهره گرفته شده و همچنین از نسخه تصحیح‌شده منطق‌الطیر و منابع عرفانی برای تحلیل وادی‌ها استفاده شده است.

در تطبیق مرحله به مرحله نیز، تلاش شده است که نه تنها شباهت‌های لفظی یا سطحی، بلکه ساختار حرکتی، غایت‌مندی و نحوه عبور از هر مرحله با دقت تحلیل شود. این رویکرد تطبیقی، بر پایه دیدگاهی میان‌رشته‌ای و با در نظر گرفتن تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و هستی‌شناختی، به استخراج شباهت‌ها و در عین حال تمایزهای قابل تأمل پرداخته است.

معرفی و تحلیل وادی‌های هفت‌گانه عرفانی در منطق‌الطیر

در میانه راه، یکی از مرغان از هدهد، راهنمای سفر، می‌پرسد که مسیر رسیدن به سیم‌رغ چگونه است و چند فرسنگ دارد:

دیگری گفتش که ای دارای راه

دیده‌ ما شد درین وادی سیاه

پر سیاست می‌نماید این طریق

چند فرسنگ است این راه‌ای رفیق؟

هدهد در پاسخ، از هفت مرحله یا «وادی» سخن می‌گوید که سالک باید آن‌ها را طی کند تا به «درگاه» یا بارگاه حقیقت برسد. این هفت وادی، ساختار نمادین و در عین حال معرفتی سفر عرفانی را شکل می‌دهد:

گفت ما را هفت وادی در ره است

چون گذشتی هفت وادی، درگاه است

...

هست وادی طلب آغاز کار

وادی عشق است از آن پس، بی‌کنار

پس سیم وادیست آن معرفت

پس چهارم وادی استغنی صفت

هست پنجم وادی توحید پاک

پس ششم وادی حیرت صعب‌ناک

هفتمین وادی فقرست و فنا

بعد ازین روی، روش نبود ترا

۱. وادی طلب

طلب، اولین منزل سلوک است؛ اشتیاق درونی سالک برای حرکت به سوی حقیقت. این اشتیاق، نوری است که در دل انسان طلوع می‌کند و او را از سکون به سلوک وامی‌دارد.

۲. وادی عشق

پس از طلب، عشق درمی‌رسد. در این مرحله، سالک باید دل به آتش عشق بسپارد، عقل را وانهد و با شور درونی، به سوی معشوق روانه شود. عشق در این جا نیرویی متعالی و در عین حال ویرانگر است.

۳. وادی معرفت

معرفت، شناخت شهودی حقیقت است. در این مرحله، سالک با مشاهده، تأمل، و نور درون، به دریافت‌های عمیق‌تری از حقیقت می‌رسد؛ نه به مدد استدلال، بلکه از راه تجربه.

۴. وادی استغنا

بی‌نیازی از غیر حق. سالک درمی‌یابد که هیچ چیز و هیچ کس جز حقیقت الهی نمی‌تواند او را سیراب کند. وابستگی‌ها رنگ می‌بازند و دل از جهان برمی‌گردد.

۵. وادی توحید

ادراک وحدت وجود، و نفی دوگانگی. در این منزل، تفاوت میان عاشق و معشوق، سالک و مقصود، برداشته می‌شود و «او» همه چیز می‌شود.

۶. وادی حیرت

سالک، در برابر عظمت و نامتناهی بودن حقیقت، حیران می‌ماند. این حیرت، نشانه‌ای از وقوف بر عظمت بی‌پایان حق است، نه نادانی. عقل فرو می‌ریزد و شهود جایگزین می‌شود.

۷. وادی فقر و فنا

در این وادی، سالک از خود تهی می‌شود و در حقیقت محو می‌گردد. «من» دیگر وجود ندارد، و سالک به فنا در ذات الهی می‌رسد. این مرحله، غایت نهایی سلوک است.

عطار در پایان هشدار می‌دهد که این راه، انتهایی ندارد و حتی «قطره‌ای» از این مسیر، به «قلزمی» از معنا و حیرت می‌انجامد:

درکشش افتی، روش گم گرددت

گر بود یک قطره، قلزم گرددت

این وادی‌ها، ساختار سفر معنوی و روانی سالک در عرفان اسلامی را ترسیم می‌کنند، که از خواستن آغاز می‌شود و به نیستی در برابر هستی مطلق می‌انجامد.

مراتب هرم نیازهای مازلو

نظریه نیازهای انسانی مازلو یکی از شاخص‌ترین نظریه‌ها در روان‌شناسی انسان‌گراست که برای نخستین بار در مقاله معروف او در سال ۱۹۴۳ تحت عنوان A Theory of Human Motivation ارائه شد و سپس در کتاب انگیزش و شخصیت بسط یافت. مازلو نیازهای انسان را در قالب یک ساختار

سلسله‌مراتبی طبقه‌بندی کرد که مانند هرمی از سطحی‌ترین تا عالی‌ترین نیازها سازمان یافته است (1, 2).

مازلو معتقد بود که انسان‌ها به‌طور طبیعی گرایش به رشد دارند، اما تنها زمانی می‌توانند به مراتب بالاتر برسند که نیازهای پایه‌ای آن‌ها ارضا شده باشد. این هرم در ابتدا شامل پنج مرحله بود، اما بعدها دو مرحله دیگر نیز به آن افزوده شد. به‌طور خلاصه، مراتب هرم مازلو عبارت‌اند از:

۱. نیازهای فیزیولوژیک (Physiological Needs)

در پایه هرم، نیازهایی چون غذا، آب، هوا، خواب و تولیدمثل قرار دارند. این‌ها نیازهای بقا هستند و اگر برآورده نشوند، تمام انرژی روانی و رفتاری فرد صرف ارضای آن‌ها خواهد شد (4).

۲. نیاز به امنیت (Safety Needs)

وقتی نیازهای فیزیولوژیک برآورده شد، انسان به دنبال امنیت جسمی، روانی، شغلی و مالی است. کودکان، به‌ویژه، حساسیت بیشتری به این نیاز دارند. وجود ترس، بی‌ثباتی یا خطر، فرد را در این مرحله نگه می‌دارد.

۳. نیاز به محبت و تعلق (Love and Belonging)

در این مرحله، انسان به روابط عاطفی، دوستی، پذیرش اجتماعی و عضویت در گروه نیاز دارد. احساس تنهایی یا طرد شدن، مانعی برای رشد درونی محسوب می‌شود (5).

۴. نیاز به احترام (Esteem Needs)

نیاز به حرمت به دو صورت مطرح است: حرمت از سوی دیگران (احترام، شأن، شهرت) و حرمت از درون (اعتماد به نفس، لیاقت، عزت‌نفس). مازلو این مرحله را کلیدی در رشد روانی فرد می‌داند (1).

۵. خودشکوفایی (Self-Actualization)

در این مرحله، فرد در پی شکوفاسازی استعدادهای بالقوه خود است؛ یعنی تحقق آنچه «می‌تواند باشد». این مرحله شامل خلاقیت،

اخلاق، حل مسئله، معناجویی و احساس رضایت درونی است (Maslow, 1968: 71).

۶. تجربه اوج (Peak Experience)

مازلو در سال‌های پایانی عمر خود، مفهومی فراتر از خودشکوفایی را معرفی کرد: تجربه اوج. این تجربه‌ها لحظاتی گذرا و عمیق از شادی، معنا، اتصال به کل هستی و تعالی‌اند که اغلب با حس عرفانی همراه‌اند (۱).

۷. خودشکوفایی متعالی یا خودفراموشی (Self-Transcendence)

این مرحله که بعدها به هرم اضافه شد، شامل عبور از خویش و خدمت به هدفی بالاتر از خود است. گاهی به صورت عشق به نوع بشر، وقف در راه معنا، یا احساس یگانگی با هستی ظاهر می‌شود. برخی پژوهشگران، این مرحله را نزدیک‌ترین بُعد به عرفان می‌دانند (۶).

تطبیق مرحله نخست: نیازهای فیزیولوژیک و وادی طلب

در نظریه مازلو، نخستین و پایه‌ای‌ترین مرتبه از هرم، نیازهای فیزیولوژیک است. این نیازها، شامل گرسنگی، تشنگی، خواب، تنفس، و حفظ تعادل بدنی هستند؛ یعنی آن دسته از ضرورت‌های زیستی که در صورت تأمین‌نشدن، همه انرژی روانی و شناختی انسان را به خود مشغول می‌سازند (مازلو، ۱۳۹۳: ۴۱). مازلو معتقد است که بدون ارضای این نیازها، هیچ حرکت رشد‌مندی ممکن نیست؛ چراکه انگیزش انسانی به شدت تحت تأثیر کمبودهای فیزیولوژیک قرار دارد.

در نقطه مقابل، در عرفان اسلامی، نخستین منزل سالک «وادی طلب» است. طلب، جنبه وجودی همان احساس کمبود و نیاز است، اما نه در سطح جسم، بلکه در ژرفای روح. عطار در پاسخ هدهد به مرغ پرسش‌گر، طلب را سرآغاز راه حقیقت معرفی می‌کند:

هست وادی طلب آغاز کار

وادی عشق است از آن پس، بی‌کنار

در این‌جا، همان‌گونه که در نظریه مازلو، گرسنگی، میل به غذا را ایجاد می‌کند، در عرفان نیز «گرسنگی حقیقت»، اشتیاق به حرکت در راه را برمی‌انگیزد. طلب درونی، معادل نیاز فطری به کمال و معرفت است. اگرچه سطح این دو نیاز متفاوت است—یکی جسمانی و دیگری وجودی—اما هر دو آغازگر سفرند. آن‌گونه که در نظریه مازلو، انسان برای ادامه حیات راهی جز رفع نیازهای جسمی ندارد، در عرفان نیز سالک تا طلب نکند، راهی به حقیقت نمی‌برد.

تطبیق مرحله دوم: نیاز به امنیت و وادی عشق

در دومین مرتبه از هرم مازلو، انسان پس از تأمین نیازهای فیزیولوژیک، به دنبال امنیت روانی، جسمی و اجتماعی می‌گردد. این امنیت ممکن است در قالب خانه، درآمد پایدار، سلامت، نظم، یا حمایت خانوادگی نمود یابد (شولتز و شولتز، ۲۰۱۲: ۱۳۰). مازلو تأکید می‌کند که در غیاب امنیت، انسان دچار اضطراب و بی‌ثباتی می‌شود و نمی‌تواند انرژی روانی خود را صرف نیازهای متعالی‌تر کند.

در منطق الطیر، مرحله دوم سلوک عرفانی، وادی عشق است؛ جایی که سالک پس از درک طلب، پا به میدان عشق می‌گذارد. اما عشق، درست در نقطه مقابل امنیت قرار دارد. هدهد درباره این وادی چنین می‌گوید:

وادی عشق است از آن پس، بی‌کنار

...

چون گذشتی هفت وادی، درگه است

عشق در عرفان، عامل برهم‌زننده تعادل و امنیت پیشین است. عاشق باید عقل را وانهد، خطر کند، بسوزد، و بسازد. آن‌که در پی یقین و حفاظت و تکیه‌گاه بیرونی‌ست، هنوز در آغاز راه مانده است. در این مرحله، مرزهای فردی، عواطف ایمن، و نظم ذهنی، در آتش عشق فرو می‌ریزند.

اگرچه در ظاهر، نیاز به امنیت و وادی عشق در تقابل قرار دارند، اما در تحلیل تطبیقی، این تقابل، انتقال از ثبات به پویایی است. در مازلو، امنیت بستری برای رشد فراهم می‌کند؛ در عرفان، عشق، عامل تحول است. در هر دو، این گذار، ضرورتی برای حرکت به مراتب بالاتر است.

تطبیق مرحله سوم: نیاز به محبت و تعلق در برابر وادی معرفت
در مرحله سوم از هرم مازلو، نیاز انسان به محبت، تعلق و پیوندهای اجتماعی مطرح می‌شود. این مرحله شامل نیاز به روابط صمیمی، دوستی، عشق انسانی، عضویت در خانواده یا گروه‌های اجتماعی است (1). انسان در این مرحله از انزوا رنج می‌برد و برای رشد روانی، به تعلق خاطر و پذیرش از سوی دیگران نیاز دارد. این نیاز، پلی است میان امنیت فردی و رشد هویتی در بستر اجتماع. در وادی سوم از منطق الطیر، عطار از «وادی معرفت» سخن می‌گوید:

پس سیم وادیس آن معرفت

هر که در وی گم شد، او شد مغفرت

معرفت، در این جا، نه آگاهی ذهنی بلکه شناخت شهودی و قلبی حقیقت است. این شناخت، حاصل تجربه، سلوک، و تسلیم است. سالک در این وادی، از شناخت ظاهری می‌گذرد و به باطن حقیقت نزدیک می‌شود. عطار معرفت را دریافتی می‌داند که عقل را تاب کشف آن نیست، بلکه دل باید آن را شهود کند.

اگر نیاز به محبت در نظریه مازلو، پیوند با دیگری در سطح انسانی و روانی است، در عرفان، معرفت پیوند با حقیقت در سطح الهی و شهودی است. هر دو مرحله، خروج از خودبینی و تمایل به دیگری‌اند، اما یکی در سطح بین‌فردی، دیگری در سطح هستی‌شناختی. از همین رو، می‌توان این دو مرحله را دو نمونه انتقال از «من» به «ما» و سپس به «او» تلقی کرد

تطبیق مرحله چهارم: نیاز به احترام و وادی استغنا

در چهارمین مرحله هرم مازلو، انسان نیازمند احترام است؛ چه احترام از سوی دیگران (شهرت، اعتبار، تمجید) و چه احترام درونی (عزت نفس، خودباوری، احساس ارزشمندی). این نیاز، نقش مهمی در تقویت اعتماد به نفس و دستیابی به احساس شایستگی دارد (2). نادیده گرفتن این نیاز می‌تواند به حقارت، انزوا یا اضطراب بینجامد. در این مرحله، فرد به دنبال «پذیرفته شدن» است؛ ابتدا از سوی دیگران، و سپس از سوی خود.

در منطق الطیر، مرحله چهارم سلوک، وادی استغناست؛ جایی که سالک به بی‌نیازی مطلق می‌رسد:

پس چهارم وادی استغنا صفت

هست آن بی‌نیازی زین جهت

استغنا در این جا، در نقطه مقابل میل به تأیید و احترام بیرونی قرار دارد. سالک در این مرحله، خود را از هر وابستگی، حتی وابستگی به دیده شدن و مقبول افتادن، رها می‌سازد. او دیگر نیازی به تأیید خلق ندارد؛ چراکه غرق در رضای حق است. عزت نفس او نه برخاسته از نگاه دیگران، بلکه ناشی از اتصال به حقیقت است.

در تطبیق این دو مرحله، درمی‌یابیم که اگر در نظریه مازلو، رسیدن به احترام شرط خودشکوفایی است، در عرفان، گذر از احترام و ترک توجه به خویشتن، شرط ادامه سلوک است. بدین سان، وادی استغنا، عبور از همان مرحله احترام است، اما در سطحی بالاتر؛ نوعی وارونگی هدف‌ها، که از وابستگی به قدرت و اعتبار، به دل‌بستگی به بی‌قدری و گمنامی می‌رسد.

تطبیق مرحله پنجم: خودشکوفایی در برابر وادی توحید

پنجمین مرحله در نظریه مازلو، نقطه اوج رشد انسانی است که از آن با عنوان خودشکوفایی (Self-Actualization) یاد می‌شود. در این مرحله، فرد نه برای جلب توجه یا ارضای نیازهای بیرونی، بلکه برای تحقق استعدادها، آرمان‌ها و خویشتن واقعی خود زندگی می‌کند. خلاقیت، اخلاق‌مداری، معناجویی، پذیرش واقعیت، و شادمانی درونی، از ویژگی‌های بارز افراد خودشکופا

هستند (2). خودشکوفایی به معنای رسیدن به نقطه‌ای است که در آن، فرد می‌گوید: «من آنم که می‌توانم باشم».

در منطق الطیر، وادی پنجم، وادی توحید است؛ مرحله‌ای که سالک، کثرت عالم را وانهاده و به وحدت مطلق می‌رسد:

هست پنجم وادی توحید پاک

هر که در وی گم شود یابد مساک

در این مرحله، عاشق و معشوق یکی می‌شوند، و دوگانگی میان «من» و «او» از میان می‌رود. توحید در عرفان، ادراک وحدت هستی و فنا در حقیقت واحد است. عطار، سالک را به نقطه‌ای می‌برد که در آن، حتی خودشکوفایی نیز در برابر مطلق حق رنگ می‌بازد.

با نگاهی تطبیقی، درمی‌یابیم که مرحله خودشکوفایی در مازلو، گرچه به‌ظاهر ناظر به تحقق «خود» است، اما در اوج خود، به نوعی خروج از «خودمحوری» نیز می‌انجامد. از این منظر، می‌توان وادی توحید را اوج خودشکوفایی عرفانی دانست. البته تفاوت اساسی در این است که در عرفان، نه شکوفایی خود، بلکه «فنا»ی خود و «بقای بالله» غایت سلوک است.

تطبیق مرحله ششم: تجربه اوج در برابر وادی حیرت

در نظریه مازلو، مرحله‌ای فراتر از خودشکوفایی مطرح می‌شود که از آن با عنوان تجربه اوج (Peak Experience) یاد می‌شود. این تجربه، لحظه‌هایی عمیق و کوتاه از یگانگی با هستی، وجد، درک معنا، و تعالی روانی‌ست. مازلو این تجربه‌ها را لحظه‌هایی «شبه‌عرفانی» توصیف می‌کند که در آن، فرد نوعی گشودگی نسبت به کل هستی را حس می‌کند، بی‌آن‌که از جهان جدا شود (1). این تجربیات اغلب به‌صورت غیرارادی، در حالت‌های خلاقیت، نیایش، یا ادراک زیبایی رخ می‌دهند.

در عرفان اسلامی، مرحله ششم، وادی حیرت است؛ جایی که عقل فرو می‌ریزد، زبان از وصف باز می‌ماند و سالک، مبهوت عظمت حقیقت می‌شود:

پس ششم وادی حیرت صعب‌ناک

هر که اندر وی فتد گردد هلاک

حیرت در این‌جا نه نشانه جهل، بلکه حاصل شهود حقیقتی‌ست که عقل را یارای درکش نیست. سالک در این وادی درمی‌یابد که حقیقت آن‌چنان بی‌کران است که هرگونه شناخت جزئی و کلامی از آن ناتمام و ناقص خواهد بود.

در تطبیق این دو مرحله، شباهت روشنی وجود دارد: در هر دو، انسان به درک تجربه‌ای فراتر از عقل می‌رسد. اگرچه مازلو تجربه اوج را در خدمت «من» می‌داند و آن را بازگشت‌پذیر تلقی می‌کند، در عرفان، وادی حیرت مرحله‌ای‌ست برگشت‌ناپذیر، جایی که سالک در برابر عظمت حق، مغلوب و بی‌خود می‌شود. در عرفان، حیرت نهایت دانایی‌ست؛ در روان‌شناسی، اوج لذت و معنا.

تطبیق مرحله هفتم: خودشکوفایی متعالی / خودفراموشی در برابر وادی فقر و فنا

در بازنگری نهایی نظریه مازلو، پس از تجربه اوج، مرحله هشتمی مطرح شد که برخی آن را خودفراموشی یا خودشکوفایی متعالی (Self-Transcendence) نامیده‌اند. در این مرحله، فرد از تحقق خویشتن فراتر می‌رود و خویش را وقف هدفی والاتر، همچون عشق به حقیقت، خدمت به نوع بشر، یا پیوند با امر قدسی می‌کند (6). این مرحله، مرز میان روان‌شناسی و معنویت را درمی‌نوردد و فرد را به مرحله‌ای از هستی می‌برد که در آن «من» کمرنگ یا محو می‌شود.

در عرفان اسلامی نیز، وادی هفتم، یعنی فقر و فنا، غایت سلوک و نقطه پایان سفر عاشقانه است:

هفتمین وادی فقرست و فنا

بعد ازین روی، روش نبود ترا

در کشش افقی، روش گم گرددت

گر بود یک قطره، قلزم گرددت

فقر در این‌جا به معنای تهی‌شدن کامل از خود است و فنا، محو شدن در هستی مطلق حق. سالک دیگر هیچ تعلق و هویتی از

خویش ندارد و نه تنها از جهان که از خویشتن نیز عبور کرده است. این وادی، با نیستی آغاز و با بقای الهی پایان می‌یابد. در تطبیق این دو مرحله، نوعی هم‌پوشانی نمادین به چشم می‌خورد. در هر دو، فرد از «من» عبور می‌کند؛ با این تفاوت که در نظریه مازلو، این فراروی هنوز در چارچوب تجربه انسانی باقی می‌ماند و هدف آن تعالی فرد در خدمت دیگران یا معناست. اما در عرفان، فنا نه پایان من، بلکه پایان دوگانگی و تحقق وحدت وجود است. در روان‌شناسی، خودفراموشی نوعی از بالندگی است؛ در عرفان، فنا، نوعی مرگ آگاهانه برای ولادت معنوی در ذات حق است.

جدول ۱. شرح مراحل عرفانی بر اساس مراتب مازلو

مرحله	مراتب هرم مازلو	شرح روان‌شناختی	وادی عرفانی	شرح عرفانی
۱	نیازهای فیزیولوژیک	نیاز به بقا (خواب، غذا، تنفس، ...)	وادی طلب	اشتیاق درونی برای حرکت به سوی حقیقت؛ آغاز بیداری وجودی
۲	نیاز به امنیت	میل به ثبات، محافظت، ساختار، آرامش	وادی عشق	گسستن از امنیت و ورود به خطر عشق؛ ترک عقل و نظم ظاهری
۳	نیاز به محبت و تعلق	پیوند عاطفی، دوستی، پذیرش اجتماعی	وادی معرفت	شهود باطنی حقیقت؛ گشودگی دل برای درک حضور حق
۴	نیاز به احترام	عزت‌نفس، شأن اجتماعی، اعتمادبه‌نفس	وادی استغنا	بی‌نیازی از خلق و نفی توجه به خویشتن و جهان
۵	خودشکوفایی	تحقق استعداد، خلاقیت، معناجویی، تحقق خویشتن	وادی توحید	درک یگانگی هستی؛ نفی کثرت، رسیدن به توحید مطلق
۶	تجربه اوج (Peak Experience)	لحظه‌های تعالی، شادی عمیق، احساس یگانگی با کل	وادی حیرت	توقف عقل در برابر عظمت حق؛ حیرانی شهودی
۷	خودفراموشی / خودشکوفایی متعالی	عبور از خود در جهت معنا، حقیقت یا خدمت	وادی فقر و فنا	محو کامل در حق، نیستی خود و بقا بالله

ملاحظات انتقادی بر تطبیق دو نظام

با آن‌که تطبیق میان هرم نیازهای مازلو و وادی‌های عرفانی عطار از حیث ساختار، سیر تدریجی، و حرکت از پایین به بالا، جاذبه‌های علمی و معرفتی دارد، اما در عین حال، باید از برخی ساده‌سازی‌ها و تقلیل‌گرایی‌های نادقیق پرهیز کرد. تطبیق این دو منظومه، تنها زمانی سودمند و سازنده است که محدودیت‌ها و تمایزهای آن‌ها نیز در نظر گرفته شود.

۱. تفاوت در مبانی انسان‌شناختی

مازلو، از منظر روان‌شناسی انسان‌گرا، انسان را موجودی خودمحور، بالقوه، و در مسیر تحقق خویشتن می‌بیند؛ اما عرفان اسلامی، انسان را موجودی «خودنافی» می‌داند که باید از منیت عبور کند تا به

هستی مطلق راه یابد. در مازلو، غایت، تأیید خویش است؛ در عرفان، غایت، فنا در حق.

۲. تضاد میان «تجربه اوج» و «فنا»

مازلو در مرحله تجربه اوج و خودفراموشی، هنوز در چارچوب رضایت روانی و لذت فردی حرکت می‌کند، اما در عرفان، تجربه فنا، به معنای محو کامل خود در ذات الهی است. این دو، با وجود شباهت‌های زبانی، محتوایی متفاوت دارند.

۳. تفاوت خاستگاه‌های معرفتی

مازلو برخاسته از سنت تجربی‌گرای غرب و روان‌شناسی علمی مدرن است؛ در حالی که عطار نماینده سنت عرفانی اسلامی-ایرانی، با بنیادهای شهودی، وحیانی و زبان نمادین است.

اگر این تفاوت نادیده گرفته شود، تطبیق می‌تواند به ساده‌سازی معنویت یا روان‌شناسی بینجامد.

۴. نسبت در برابر اطلاق

در نظریه مازلو، حرکت در هرم می‌تواند بازگشت‌پذیر باشد؛ فرد بسته به شرایط زندگی ممکن است به مراحل پایین‌تر بازگردد. اما در عرفان، مسیر سلوک مطلق و یک‌سویه است؛ وقتی سالک از وادی‌ای گذر کرد، بازگشت به آن ممکن نیست.

۵. خطر هم‌ارزسازی نادرست مفاهیم

هرچند واژگانی مانند «عشق»، «توحید»، «تجربه»، یا «خودشناسی» در هر دو نظام به کار رفته‌اند، اما معانی آن‌ها کاملاً متفاوت‌اند. برای نمونه، «عشق» در روان‌شناسی به ارتباط عاطفی یا لیبیدو اشاره دارد، در حالی که در عرفان، آتشی‌ست که جان را می‌سوزاند و عقل را نابود می‌سازد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی مراتب هرم مازلو در روان‌شناسی انسان‌گرا و وادی‌های هفت‌گانه سلوک عرفانی در منطق الطیر عطار نگاشته شد. در نگاه نخست، این دو نظام متعلق به دو جهان معرفتی کاملاً متفاوت‌اند: یکی برخاسته از روان‌شناسی مدرن غربی با رویکردی تجربی، و دیگری برخاسته از سنت عرفانی اسلامی-ایرانی با زبانی رمزی و شهودی. با این حال، تحلیل مرحله‌به‌مرحله نشان داد که ساختار کلی هر دو نظام، واجد necessities toward self-actualization and self-transcendence (1, 2). In contrast, Islamic-Persian mysticism, particularly articulated in Attar's *Conference of the Birds*, provides a symbolic itinerary of the soul through seven valleys, beginning with the Valley of Quest and culminating in the Valley of Poverty and Annihilation (3). This comparative inquiry situates these two models side by side, not for the purpose of equating them simplistically but

شباهت‌هایی بنیادین در سیر تدریجی و تکوینی حرکت انسان از سطح به عمق و از کثرت به وحدت است.

از مرحله نیازهای فیزیولوژیک تا خودشکوفایی در نظریه مازلو، و از وادی طلب تا وادی فنا در عرفان عطار، می‌توان نوعی روند تکاملی مشاهده کرد که در آن، انسان به تدریج از نیازهای مادی و روانی عبور کرده و به ساحت معنا، وحدت، و محو خویش شدن می‌رسد. در این تطبیق، هر مرحله از هرم مازلو با یکی از وادی‌های عرفانی قابل مقایسه بود؛ هرچند تفاوت‌هایی جدی نیز در بنیان‌های انسان‌شناختی، معرفتی، و معنایی وجود داشت که در بخش ملاحظات انتقادی بررسی شد.

در نهایت، می‌توان گفت تطبیق میان این دو نظام، اگر با آگاهی از حدود مفهومی و تفاوت‌های هستی‌شناختی انجام گیرد، می‌تواند فرصتی نوین برای گفت‌وگو میان روان‌شناسی مدرن و عرفان اسلامی فراهم آورد. این تطبیق نه برای یکسان‌سازی، بلکه برای برجسته‌سازی مسیر مشترک تعالی انسان در دو سنت فکری‌ست؛ مسیری که از نیاز آغاز می‌شود و به فنای خویش شدن در حقیقت می‌انجامد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The discourse on human transcendence and spiritual development has been a central concern across both psychological and mystical traditions, manifesting in diverse yet parallel conceptual structures. In the realm of modern psychology, Abraham Maslow's hierarchy of needs has become one of the most influential frameworks, portraying human growth as a progression from physiological

to illuminate how both portray an inner journey from deficiency to transcendence, while highlighting their epistemological and ontological divergences. Maslow's model arises from the humanistic psychology of the twentieth century, emphasizing individual growth and potential, whereas Attar's valleys reflect the metaphysical orientation of Sufi mysticism, where the annihilation of the self in the divine reality is the ultimate goal (4). By aligning these stages, scholars argue that cross-cultural and interdisciplinary dialogue can be cultivated, as both systems underline a structured movement from lower needs or desires to higher states of being, albeit with different teleologies and conceptual vocabularies (5).

The foundation of Maslow's hierarchy rests on the assumption that human motivation is layered, beginning with physiological needs, advancing through safety, love and belonging, esteem, self-actualization, and eventually culminating in peak experiences and self-transcendence (1, 6). These stages are portrayed as hierarchically ordered, where lower needs must be sufficiently met before higher aspirations can emerge. Attar's seven valleys, by contrast, chart a spiritual journey that begins with the Valley of Quest, proceeds through Love, Knowledge, Detachment, Unity, Bewilderment, and ends with Poverty and Annihilation (3). While Maslow describes growth in terms of personal fulfillment and integration of one's potential, Attar emphasizes dissolution of the ego and

immersion into divine reality. Yet, intriguing parallels emerge: Maslow's physiological needs mirror Attar's Quest, both initiating from an awareness of deficiency; safety corresponds inversely with Love, where certainty gives way to risk and surrender; belonging aligns with Knowledge, as both imply connection beyond the self; esteem relates to Detachment, reflecting liberation from worldly recognition; self-actualization resonates with Unity, a state of higher integration; peak experiences find their mystical analogue in Bewilderment, where rationality falters before transcendence; and finally, self-transcendence corresponds with Poverty and Annihilation, where the individual transcends selfhood itself. Such stage-by-stage analysis demonstrates that even across cultural and epistemological divides, patterns of ascent, transformation, and transcendence recur in symbolic and psychological vocabularies (2).

The comparison also requires recognition of divergences in metaphysical assumptions and interpretive frameworks. For instance, in Maslow's model, peak experiences are temporary, integrative moments of joy, wholeness, or mystical-like unity (1), while in Attar's sixth valley of Bewilderment, the seeker undergoes a permanent rupture of rational categories, encountering the infinite in a manner that dissolves conceptual understanding. Similarly, Maslow's final stage of self-transcendence has been interpreted as dedicating oneself to purposes beyond the

ego, such as service, creativity, or unity with humanity (6), whereas Attar's Valley of Poverty and Annihilation refers to a radical ontological effacement of the self in the divine. These distinctions highlight not only semantic differences but also divergent anthropologies: Maslow assumes a fundamentally self-affirming model of growth in which fulfillment of the self leads to higher ethical and creative states, whereas Attar situates the self as the very obstacle that must be obliterated to access divine reality (4). The psychological path culminates in self-expression; the mystical path culminates in self-erasure. Yet both can be interpreted as culminating in transcendence, understood as a movement beyond ordinary existence into a domain of meaning, integration, and unity (5).

Nevertheless, the comparative framework provides fertile ground for interdisciplinary reflection. By analyzing structural similarities, one sees that both systems conceive human development as a progression from lower, more immediate needs or desires toward higher, more transcendent states of being. In Maslow, this trajectory moves from deficiency needs (physiological and safety) to growth needs (esteem and self-actualization), culminating in self-transcendence (1, 2). In Attar, the trajectory moves from the individual's longing (Quest) through love, knowledge, and detachment to divine unity, bewilderment, and annihilation (3). Both describe a journey from fragmentation to wholeness, though the direction differs:

psychology aims to expand and affirm the self, while mysticism aims to dissolve it. This structural resemblance opens interpretive possibilities where psychology and mysticism are not conflated but engaged in dialogue, providing complementary perspectives on the human quest for transcendence (6). Importantly, by situating Maslow and Attar in conversation, one may also reconsider the boundaries of psychological theory, recognizing that spiritual traditions have long articulated forms of self-transcendence, and that modern psychology may benefit from these broader ontological insights.

Critical voices, however, caution against overly facile equivalences. Scholars emphasize that while Maslow's model is grounded in empirical psychology and the language of needs, Attar's valleys belong to a symbolic and metaphysical discourse where terms like "love," "knowledge," and "unity" are not merely psychological states but ontological realities (3). Moreover, Maslow's stages are flexible and reversible—individuals may regress to lower levels under stress—whereas Attar's journey is one-directional: once a valley is traversed, there is no return. Similarly, love in Maslow's hierarchy corresponds to relational belonging, while in Attar it is a consuming fire that destroys rationality. Such distinctions underscore that comparative frameworks must remain sensitive to linguistic, cultural, and metaphysical contexts, avoiding reductionist interpretations. Yet, the comparative effort still yields valuable insights:

it underscores how diverse intellectual traditions converge on the recognition that human beings are oriented toward transcendence, whether expressed as fulfillment of self or as annihilation into the divine (2, 5).

In conclusion, this extended comparative analysis reveals both the resonances and disjunctions between Maslow's hierarchy of needs and Attar's seven valleys of mystical journey. Both articulate structured pathways of development, transformation, and transcendence, with overlapping patterns of ascent and transformation. At the same time, the teleological goals diverge: one celebrates the flowering of human potential, the other its dissolution into divine unity. This comparison enriches the study of human development by situating psychology and mysticism in dialogue, offering an interdisciplinary framework that neither collapses their differences nor ignores their structural affinities. Ultimately, the juxtaposition of these two models underscores that the human quest for transcendence—whether framed as self-actualization or self-annihilation—remains a universal concern, expressed in diverse cultural idioms yet converging on the aspiration to move beyond the limitations of ordinary existence.

References

1. Maslow A. Toward a Psychology of Being. New York: Van Nostrand; 1968.
2. Maslow A. Motivation and Personality. Translated by Yousef Karimi ed. Tehran: Roshd Publishing; 2014.

3. Attar Nishapuri Fa-D. The Conference of the Birds (Mantiq al-Tayr). 2017.
4. Schultz D, Schultz S. Theories of Personality. Belmont: Wadsworth Cengage Learning; 2012.
5. Ghazi H. Humanistic Psychology from Maslow's Perspective. Tehran: Agah Publishing; 2018.
6. Koltko-Rivera ME. Rediscovering the Later Version of Maslow's Hierarchy of Needs: Self-Transcendence and Opportunities for Theory, Research, and Unification. Review of General Psychology. 2006;10(4):302-17.